

# تجربه نبوی و نگاه علمی

مصاحبه سایت زیتون با عبدالعلی بازرگان

آقای بازرگان، همانطور که می‌دانید، برخی از دین‌شناسان و متکلمان غربی و نیز بعضی اسلام‌شناسان ایرانی و عرب، کتاب‌های دینی و به‌طور مشخص قرآن را محصول تجربه نبوی می‌دانند، دیدگاه شما در روایت پیامبر از تجربیات خود چگونه است؟

**عبدالعلی بازرگان:** اگر منظور از تجربه نبوی، سیر و سلوک از طریق نماز و نیاز و ذکر و دعای آن رسول پیش از برانگیختگی به رسالت است، بلی پیامبر اسلام سالی یکماه در غار حراء اعتکاف و با خدای خود خلوت می‌کرد و مسلماً با تمرکز و تمرین مستمر به تجربیات معنوی بلندی دست یافته بود. اتفاقاً در قرآن هم آمده: «پاسی از شب را به نافلة نماز بیدار باش، چه بسا پروردگارت تو را به مقامی شایسته برانگیزد».<sup>(۱)</sup>

اگر تجربه پس از رسالت مورد نظر است، آنهم بدیهی است؛ پیامبر در طول ۲۳ سال پا به پای نزول وحی و کسب تجربیات مختلف، همچون هر انسانی، به رشد و کمال و تجربه و دانش بیشتری دست یافته بود، چه از نظر دریافت الفاظ الهام شده، و چه از نظر معانی و معارف متعالی‌تر. همه می‌دانند آیات اولیه نازل شده به پیامبر در دوران مکه یک، دو، سه کلمه‌ای و به ندرت بیشتر بود. توانایی پیامبر برای دریافت بسته‌های وحی به تدریج افزایش یافت تا بتواند در سال‌های انتهایی رسالت، مثلاً آیه ۲۸۲ سوره بقره را، که یک صفحه تمام است، تحویل بگیرد! قرآن فرمان شب زنده داری طولانی به پیامبر را تمرینی برای دریافت قول سنگین در آینده شمرده است.<sup>(۲)</sup> این نوعی تجربه در دریافت الفاظ قرآن است. علاوه بر آن پیامبر از نظر شخصیتی نیز در پرتو تربیت، تشویق، تجلیل، بلکه تذکر، تنبیه، تهدید الهی هم به کمال بیشتری دست یافت. این سخن رسول مکرم است که: «پروردگارم مرا ادب کرد، پس چه نیکو ادب کرد» (ادبني ربّي فأحسن تاديبی).

در کسب تجربه معنوی پیامبر پیش از رسالت و پس از آن اختلافی نیست؛ منظور من تأثیر پذیری خود متن از شخصیت پیامبر و شکل‌گیری قرآن، پا به پای رشد شخصیتی پیامبر می‌باشد. صاحب‌نظرانی به این باور سنتی که پیامبری مخاطب خدا واقع شده و مأمور شده الفاظ و کلماتی را به مردم برساند باور ندارند. می‌گویند پیامبر در مشکلات و مسائل زمانه خود مثل: شرک و بت‌پرستی، جهل و جور، ناامنی و جنگ طولانی میان قبایل و امثالهم

اندیشه و با دیگران تبادل نظر و کسب تجربه می‌کرد و در تنهایی‌های راز و نیاز با خدایش به راه حل امنیت ایمان و سلامت اسلام برای مردمانش رسیده بود. این تجربه‌ای است که همه مصلحان بشری داشته‌اند، چرا پیامبران یا پیامبر اسلام را استثنا کنیم؟

استثنا واقعاً هست؛ کسی استثنا نمی‌کند. شما هیچ نقاش، موسیقی‌دان، سینماگر، سیاستمدار، نویسنده، دانشمند و ورزشکاری را هرگز دیده‌اید که یک شبه ره صد ساله پیموده باشد؟ همه آنها به تدریج و با کسب تجربه بالا آمده‌اند. اما رسالت پیامبر چنین مراحل را طی نکرده، شما بفرمایید پیامبر کی و کجا چنین تجربیاتی را کسب کرده بود؟ در تنهایی غار حراء که چنین تعلیماتی داده نمی‌شد. آن یتیم قریش، بزرگ شده در بادیه، محروم مطلق از معلم و مربی، چه تجربه اجتماعی، غیر از یکی دو سفر تجارتنی به شام، داشته که سیل علم و معرفت از دامنه وجودش سرازیر شد؟ بلی می‌گویند عضو گروه خیریه‌ای برای حمایت از بینوایان به نام «حلف الفضول» بوده، به فرض صحّت این گزارش، آیا از چنین چراغ پیه سوزی چنان چلچراغی روشن می‌شود؟

شک نیست که همه مصلحان بشری از همین مسیر رفته‌اند، اما قرآن این تحولات را محصول «وحی» شمرده است؛ قرآن کتاب تکوین و تشریح، جنگ و صلح، تعلیم و تربیت، طبیعت و شریعت، تاریخ و تربیت، قیامت و آخرت و به‌طور کلی راهنمای عمل در زندگی است.

این تجربه امری فردی در ارتباط با آفریدگار است که سالک را در آسمان عشق و عرفان با معبود خود مشغول می‌دارد، اما تا رسالتی و مأموریتی در میان نباشد، موسی به مصاف فرعون و محمد به مصاف ابوسفیان و ابوجهل‌های زمان خود از آسمان اشراق به زمین زحمات مصیبت‌بار نمی‌شتافتند. کتاب مقدس یهود و نصاری و قرآن مسلمانان کتاب دعا و تجربه عرفان و اشراق موسی<sup>(ع)</sup> و محمد<sup>(ص)</sup> نیست، این امور جزء کمی از آنهاست. بلی اسلام‌شناسان غربی که به مقوله «وحی» از نظر علمی باور ندارند، جز عنوان «تجربه نبوی» توجیهی برای تبیین این تحول روحی عظیم ندارند، اما یک مسلمان، اگر واقعاً به صداقت پیامبر و امین بودن او در ابلاغ وحی باور داشته باشد، نمی‌تواند آیات صریح و محکم قرآن را که به وضوح بر فقدان چنین تجربه‌ای تأکید می‌کند نادیده بگیرد. از جمله آیه ۵۲ سوره شورا که می‌گوید: «ما این چنین روحی از امر خویش را بر تو وحی کردیم، تو اصلاً نمیدانستی که ایمان چیست و کتاب کدامست؟ ما آن را نوری قرار دادیم که در پرتو آن هریک از بندگان خویش را که شایسته بدانیم هدایت کنیم...». این سخن صریح الهی است که پیامبر پیش از وحی خبری از مقوله «ایمان» و «کتاب»، یعنی باور به مجموعه قوانین تکوینی و تشریحی نداشت. اصلاً تورات و انجیل نخوانده بود که بخواهد از آنها تأثیر بپذیرد. البته شک نیست که دلش

سرشار از ایمان فطری و تسلیم به کاتب هستی بود، اما ذهنش هرگز به این مقولات متوجه نشده بود. آخر چگونه می‌توان این آیه را نادیده بگیریم که: «تو پیش از نزول کتاب هرگز هیچ کتابی نخوانده و هیچ خطی به دست خود ننوشته بودی».<sup>(۳)</sup> حالا بعضی‌ها برای این که مثلاً پیامبر را به خیال خودشان از بی‌سوادی تبرئه کنند! اصرار دارند بگویند: محال است پیامبر با سواد بوده است! اما به رغم آنها، قرآن مخصوصاً اصرار دارد بگوید بلی او «امّی» بود.<sup>(۴)</sup> امی هم دقیقاً معنای خط ننوشته و بی‌سواد می‌دهد. به قول مولوی: نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت، به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد. پیامبر از میان «امّیون» برگزیده شد. این سخن است که او بازتاب دهنده فرهنگ زمانه خود بوده، با مسلمات متن نمی‌خواند.

**با این نگاه شما باید داستانهای تاریخی قرآن را هم درباره پیامبران و اقدام پیشین، نه اسطوره‌ای و در محدوده فهم پیامبر و مخاطبان، بلکه واقعی، تحقق یافته و مستقل از دانش زمانه خود بدانید؟**

من که مؤرخ نیستم، بسیاری از این وقایع هم مثل داستان آدم و نوح و هود و صالح و... به دوران پیش از تاریخ نگاری تعلق دارد. حرف من فقط این است که قرآن به صراحت این داستانها را مستقل از اطلاعات معاصرین پیامبر شمرده است. بحث من درون دینی است، کاری به فلسفه و کلام ندارم. اشکالی ندارد شما از بیرون دین هر چه می‌خواهید بگوئید و هر تحلیلی می‌خواهید ارائه دهید، اما نمی‌توانید از موضع باور به اصالت الهی داشتن متن، سخنی بگوئید که خلاف مصرحات آن باشد. مثلاً قرآن پس از ذکر مفصل داستان نوح می‌گوید: «اینها از خبرهای غیبی است که بر تو می‌خوانیم، پیش از آن نه تو از آن خبر داشتی و نه قومت».<sup>(۵)</sup> خوب شما بفرمایید یک مسلمان که این آیه را می‌خواند، چگونه می‌تواند آن را محصول تجربه نبوی بشمارد و بپذیرد قصصی که در قرآن آمده همان قصه‌هایی است که در ذهن و زبان معاصرین پیامبر جاری بوده است؟ به غیر از یهودیان مدینه، کی و کجا مکیان بی‌سواد از این ماجراها خبر داشتند؟ تازه آنچه در قرآن آمده با آنچه در عهدین آمده، بسیار متفاوت و از آن کامل‌تر است. تازه فقط این یک آیه نیست که بخواهیم استثنایش بشماریم؛ در ماجرای تولد مریم مقدس و کفالت او توسط زکریا و بقیه ماجراها همین را می‌گوید،<sup>(۶)</sup> در مورد ماجراهای یوسف همین را می‌گوید،<sup>(۷)</sup> در مورد ماجراهای حضرت موسی از اقامتش در شهر مدّین تا رسالتش در دامنه کوه طور هم همین بی‌خبری پیامبر و قوم او را از این ماجراها مورد تأکید قرار می‌دهد.<sup>(۸)</sup>

شما با نفی تجربه نبوی شمردن قرآن، عملاً پیامبر را از ابتدا کامل و بی نیاز از کسب تجربه می‌شناسید، اما پیامبر به عنوان یک انسان نمی‌توانسته بی نیاز از کسب تجربه باشد.

ببینید مسئله چندان ساده نیست، یا لاقلاً باید گفت تجربه نبوت با سایر تجربیات دنیایی عیناً یکی نیست؛ تجربه در عرف و عادت، امری بشری است که از مسیر آزمون و خطا می‌گذرد، اما وحی تجربه‌ای دو سویه است. مگر آنکه وحی و نبوت را هم در ردیف همان تجربیات علمی و اجتماعی بشمارید، اما قرآن آنرا استثنایی در سرفصل‌های سرنوشت ساز تاریخ شمرده است؛ موسی و عیسی از گهواره و پیش از تولد و کسب تجربه متعارف، به قول معروف نظر کرده بودند. البته در تعاملی دو سویه در طول زندگی خود تجربه‌ها اندوختند و پیامبری‌شان پیراسته‌تر شد. من تجربه نبوی به این معنا را می‌فهمم و در قرآن نیز مستنداتش را می‌یابم؛ اما این تجربه برای مؤمنان به خدا، چون مؤید است، ابطال‌پذیر نیست، یعنی نمی‌توان از یکطرف آنرا «نبوی» شمرد، که دلالت بر نبوت و خبری از جانب خدا می‌کند، از طرف دیگر قابل نقد و محصول کنکاش‌های عقل ابطال‌پذیر بشری و انعکاس نظریات زمانه‌اش نامید. همانطور که عرض کردم، مسئله وحی مرزی با سایر تجربیات دنیایی بشری دارد. قرآن آنچه را که بر پیامبر نازل شده «روحی» از «امر» خدا شمرده است: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»، در مورد روح هم در پاسخ به پرسش کنندگان گفته است: «به شما جز مختصری از علم داده نشده است».<sup>(۹)</sup> پس مسئله وحی، لاقلاً برای معاصرین زمان نزول، به راحتی قابل فرموله و دو تا چهار تا کردن نبوده است. در زمان ما هم هنوز کسی راز و رمز آنرا نگشوده است.

**سؤال بعدی من در باره ادعای علمی بودن قرآن است. شما قبول دارید که علم و تجربه بشر در حال تغییر و نو شدن است بنابراین امری آزمودنی و خطاپذیر است، حال چگونه می‌توان امری نسبی و ابطال‌پذیر را مبنای شرح و تفسیر یک کتاب دینی قرار داد؟ مثال ساده‌اش نظریه هیأت بطلمیوسی درباره سیارات است که تا قرن‌ها مسلمانان از آن برای توجیه برخی آیات استفاده می‌کردند ولی بعداً معلوم شد باطل است**

شما خودتان می‌گویید نظریه بطلمیوسی، پس این یک تئوری و نظریه خام در روزگار باستان بوده است. نمی‌دانم چرا همه به همین نمونه استناد می‌کنند؟ شما درباره مسلمات علمی که دانشمندان در همه رشته‌ها به آنها متکی هستند چه می‌گویید؟ درست است که اینشتین با نظریه نسبیت خود، یک گام بالاتر از نیوتن گذاشت، اما قوانین نیوتنی همچنان در دنیای فیزیک برای سرعت‌های پائین‌تر از نور و اجرام زمینی به قوت خود باقی است و کاملاً صدق می‌کند. آیا جوش آمدن آب در صد درجه سانتیگراد در شرایط متعارف هم ابطال‌پذیر است؟ البته می‌دانم که در تئوری روایت شمردن قرآن، علمی بودن آن با امری بودن پیامبر سازگار

نیست، اما اگر آن را نازل شده مستقیم از ناحیه خدا بخوانیم، سخن خدا نمی تواند خلاف علم باشد. چرا فکر می کنید رشد علمی بشر نمی تواند به فهم قرآن کمک کند؟ این که قرآن می گوید: چرا به شتر نگاه نمی کنید که به چه کیفیتی آفریده شده، به آسمان که چگونه برافراشته شده، به زمین که چگونه گسترش یافته، آیا نشان نمی دهد که بالاخره علوم ثابتی هم وجود دارد که با شناخت آنها به عنوان آیات تکوینی خدا، به آیات تشریحی او بیشتر یقین می کنیم؟

## آیا خود شما دلیل قرآنی دارید که نشان دهد رشد علم و دانش می تواند به فهم قرآن کمک کند؟

فراوان! نمونه اش آنجا که می گوید: آنهایی که علم داده شده اند، می بینند حقانیت آنچه را که بر تو نازل شده! <sup>(۱۰)</sup> یا آنجا که می گوید: قرآن آیات روشنی است در سینه های کسانی که دریافت علم کرده اند. <sup>(۱۱)</sup> قرآن فراوان از «راسخین در علم» و «علم یافتگان» (اوتوالعلم) سخن گفته <sup>(۱۲)</sup> و اصلاً به تعبیر قرآن، روز قیامت خدا به منکران می گوید: آیا شما آیات مرا تکذیب کردید و احاطه علمی به آن نیافتید، پس در دنیا چه کار می کردید؟ <sup>(۱۳)</sup>

## شما به چه دلیل منظور قرآن از علم را همین علوم متعارف فیزیک و شیمی و امثالهم می دانید، چرا آن را علم به امور ایمانی مثل خدا و نبوت و آخرت نمی دانید؟

برای آنکه خود قرآن ایمان و علم را جدا کرده و گفته: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ»، <sup>(۱۴)</sup> یا: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ». <sup>(۱۵)</sup> مگر درباره داود و سلیمان که به نقل قرآن کارهای شگفت آوری می کردند، که امروز هم از نظر علمی برای ما چندان روشن نیست، نگفته: «ما به داود و سلیمان علم دادیم؟»، <sup>(۱۶)</sup> مگر ذوالقرنین به لطف خدا به علم ذوب فلزات و سد سازی دست نیافته بود؟ <sup>(۱۷)</sup> مگر خضر نبی که خدا در وصفش گفته «عَلَّمَنَا عِلْمًا»، با تحلیل سیاسی مسایل زمان و شناخت عملکرد آن حاکم ظالم، پیشاپیش مانع غصب کشتی ماهیگیران مستمند نشد؟ <sup>(۱۸)</sup> فکر می کنید چند بار در قرآن آمده است که بسیاری از آیات این کتاب فقط برای کسانی آیه محسوب می شود که علم داشته باشند؟ <sup>(۱۹)</sup> اتفاقاً در قرآن تأکید شده که فقط بندگان دانشمند خدا از او خشیت، یعنی احساس حیرت و هراس پیدا می کنند و این آیه دقیقاً به دنبال شرح آیات خدا در پدیده های جوئی، عالم گیاهان، معادن، مردم شناسی، جانورشناسی و چهارپایان آمده است. <sup>(۲۰)</sup>

اینطور که شما نتیجه گیری می کنید پس باید دانشمندان رشته های طبیعی خداشناس تر از بقیه مردم باشند، حال آنکه چنین نیست و بسیاری از آنها یا بیشترشان خداشناس اند.

من نگفتم هر کسی اطلاعات علمی پیدا کند الزاماً خداشناس خواهد شد. علم فقط چراغ است، تا دست چه کسی باشد؟ البته «چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا». در آیه ای که خواندم، گفته شده: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، یعنی فقط دانشمندی که خود را بنده خدا بداند خشیت پیدا می کند، نه هر دانشمندی که جهان و خود را محصول تصادف و اتفاقی در طبیعت می داند!

حالا گیریم چنین باشد، شما چه نتیجه و حاصلی از نگاه علمی به قرآن می گیرید؟ فقیهان با عینک احکام شرع و چه باید کردهای فقهی، یعنی از بُعد قانون به قرآن نگرینند و به تنگنا گرفتار شدند، به نظر شما با عینک علمی به قرآن نگرستن چه سود و ثمری دارد؟

من کی گفتم باید با عینک علمی به قرآن نگاه کرد؟ قرآن کتاب جامعی است و جز با عینک بی رنگ نمی توان آنرا به درستی شناخت. محور قرآن همان مثلث: خدا، آخرت و نبوت است، نه علم آموزی. کتابی که نگاهش فرا زمانی فرا مکانی است و دنیا را فانی می شمارد، مسلم است که برای آموزش علوم طبیعی و فیزیک و شیمی یا هر آنچه بشر با عقل و دانش خود می تواند بشناسد نازل نشده، حرف من این است که شما هم اگر عینک فقه یا فلسفه و کلام را در بررسی قرآن از چشم خود بردارید، به وضوح صدها آیه در مسائل هدایتی با بیانی علمی می بینید که محال است از ذهن و زبان بشری درس نخوانده در جامعه ای بدوی جاری شده باشد. شما می گوید این نگاه چه نتیجه و حاصلی دارد؟ همین نتیجه و حاصل که نشان می دهد گوینده این کلمات جز از ناحیه آنکه بر کشفیات علمی قرن اخیر آگاه است نمی تواند بوده باشد، و این که نه تنها محتوا، بلکه الفاظ آن از جانب کسی نازل شده که اشراف بر این حقایق داشته است، و گرنه روایت و گزارش کسی که از الفبای این علوم بی خبر بوده نمی تواند دقیق و قابل استناد باشد. بگذارید چند نمونه ذکر کنم؛ قرآن در ۱۲ آیه از نطفه و از مراحل مختلف شکل گیری آن در رحم نام برده، این فقط واژه نطفه است، اگر به مجموعه آیاتی که در ارتباط با خلق، تسویه، تعدیل و ترکیب اجزاء اولیه انسان نگاه کنید، می پندارید سخنان کسی را می خوانید که متخصص زیست شناسی و علم ژنتیک است! و متحیر می مانید که منشاء این سخنان در دوران جاهلیت کجاست؟ این از ذره، به کلان هم که نگاه کنید، دهها آیه می بیند که گویی گوینده آن متخصص فیزیک نجومی است! آخر چگونه ممکن است در ۱۴ قرن قبل پیامبری امی از پدیده «انبساط عمومی عالم» یعنی گسترش دائمی فضا که در نیم قرن اخیر کشف شده سخن بگوید؟<sup>(۲۱)</sup> همچنین از

تشبیه باز و بسته شدن فضای جهان در آغاز پیدایش و در انتها به شکل پیچیدن طومار نامه‌ها،<sup>(۲۲)</sup> قانون جاذبه عمومی که جهان را با ستون‌هایی نامرئی نگاه داشته،<sup>(۲۳)</sup> خروج نور از ذرات اولیه،<sup>(۲۴)</sup> دوران‌های شکل‌گیری آسمان‌ها و زمین و جوّ آن در آیات متعدد و امثالهم که در گنجایش این مصاحبه نیست.

۱۲ بهمن ماه ۱۳۹۵

منبع: نشریه زیتون

<http://zeitoons.com/25507>

- 
- ۱- اسراء ۷۹
  - ۲- مزمل ۱ تا ۷
  - ۳- عنکبوت ۴۸
  - ۴- اعراف ۱۵۷ و ۱۵۸
  - ۵- هود ۴۹
  - ۶- آل عمران ۴۴
  - ۷- یوسف ۱۰۲
  - ۸- قصص ۴۴ تا ۴۶
  - ۹- اسراء ۸۵
  - ۱۰- سبا ۶
  - ۱۱- عنکبوت ۴۹، حج ۵۴
  - ۱۲- آل عمران ۷ و ۱۸، نساء ۱۶۲
  - ۱۳- نمل ۸۴
  - ۱۴- روم ۵۶
  - ۱۵- مجادله ۱۱
  - ۱۶- نمل ۱۵، انبیاء ۷۴ و ۷۹
  - ۱۷- کهف ۹۶
  - ۱۸- کهف ۷۹

١٩- انعام ٩٧، اعراف ٣٢، توبه ١١، يونس ٥، نمل ٥٢ و...

٢٠- فاطر ٢٧ و ٢٨

٢١- ذاريات ٤٧

٢٢- انبياء ١٠٤

٢٣- لقمان ١٠ و...

٢٤- نازعات ٢٧ تا ٣٢